

نکاتی در باره ی کنگره ی نهم حزب کمونیست ایران

مراد مرادی

1- سازماندهی کنگره یک نمونه ی برجسته ی کار کمونیستی در امر سازماندهی بوده است. این مسئله وقتی برجسته می گردد که در ذهن خود برخورد سطحی و لاابالی گرایانه در امر سازماندهی را در بین ایرانیان عموماً و سازمانهای ایرانی خصوصاً، مجسم کنیم. دستتان درد نکند و تجربه ی تان افزون باد.

2- تحلیل های سیاسی کمیته ی مرکزی حزب از اوضاع جهان و ایران بسیار دقیق و عالی است. این تحلیل ها یک تصویر واقعی، زنده و اصیلی را در انسان به وجود می آورد و موتورها را برای حرکت روغن کاری می کند. به ویژه جمع بندی از حرکات کارگری، گستردگی آن، گرایش سیاسی، و سمت و سوی این جنبش، جهت پیوند با جنبش عمومی مردم و هدف مرحله ای سوسیالیسم، چه سرنگونی ای می خواهیم، دشمن داخلی در اپوزیسیون کیست و... بسیار دقیق و واقعی ترسیم گشته اند.

3- در مورد جنبش زنان نیز انحراف عمده ی درونی به درستی تشخیص داده شده است. به ویژه خطر فمینیسم لیبرال ارتجاعی زنان طبقات حاکم که می تواند در اثر عدم هوشیاری انقلابیون، خیلی سریع به پائین نشت نماید.

4- در مورد جنبش جوانان نیز سمت و سوی تحلیل ها درست و هوشیارانه است. بویژه که گرایش های ایده نولوژیکی را که علیه سوسیالیسم در جنبش جوانان قد علم کرده است، روشن و شفاف بیان می کند: لیبرالیسم و ناسیونالیسم.

5- در مورد اوضاع بین المللی، تحلیل ها در عین دقیق بودن و استواری شان بر بنیان فاکت های انکار ناپذیر، نیمه کاره اند. تحلیل تا حد وظائف مشخص حزب نسبت به اوضاع جهانی به پیش نمی رود. البته حزب، همیشه وظائف جنبش های جهانی را در قبال جنبش کارگری، جنبش زنان و جوانان ایران، همیشه خوب توضیح می دهد. یعنی این که باید فعالیت همامان طوری باشد که بتوانیم پشتیبانی جنبش های بین المللی را نسبت به جنبش های سه گانه ی کشورمان جلب کنیم و حمایت آنها ضروری هستند. (نقل به معنی) ولی در مورد وظائف ما نسبت به جنبش بین المللی کمونیستی، کنگره، ایست کرده و هیچ گامی به جلو نگذاشته است.

عدم پیش رفت کنگره در مورد وظائف بین المللی اش تا بدین حد، نشانه ی عدم یک تحلیل درست و دقیق از مناسبات نیروهای جهانی در کلی ترین حالت آن است.

من برای بیان منظورم، نمونه ی تحلیل مارکس را در مورد انقلاب در اروپا، می آورم: "انگلستان کشوری که تمامی ملت ها را به پرولتاریای خود بدل می کند، کشوری که تمام جهان را در حیطه ی قدرت عظیم خود قرار می دهد... کشوری که تضادهای طبقاتی در آن حادث ترین و بی پرده ترین شکل را به خود گرفته است؛ چون صخره ای می ماند که امواج انقلاب در برخورد با آن درهم می شکنند؛ انگلستان کشوری است که در آن جامعه ی نوین حتی در نطفه خفه می شود. انگلستان بر بازارهای جهان مسلط است [از این رو] انقلاب علیه روابط اقتصادی [موجود، چه] در هر کشور قاره ای اروپا و [چه] حتی در کل اروپا، بدون [انقلاب در انگلستان] چون توفان در فنجان چای می ماند." (مارکس - جنبش انقلابی نوشته شده در 1848 - برگرفته از کتاب کارل مارکس و... از دکتر مرتضی محیط)

سپس مارکس و انگلس نظر اساسی خود را در مورد انقلاب جهانی، در "ایده نولوژی آلمانی"، چنین مینگارند (من اجباراً کل نقل قول را می آورم تا ارتباط مسائلی که مطرح کرده اند، آشکار باشد):

"5- تکامل نیروهای تولیدی، به مثابه یک مقدمه (صغرا و کبرای) کمونیزم. البته این "بیگانگی" (واژه ای که برای فیلسوف ها قابل فهم است) را فقط میتوان در صورت وجود دو مقدمه عملی از میان برداشت. برای این که به یک قدرت "تحمیل ناپذیر" یعنی قدرتی که انسان ها بر ضد آن انقلاب می کنند، تبدیل شود باید ضرورتاً توده ی بزرگی از

انسان‌ها را "فاقد مالکیت" کرده و در عین حال، بین دنیای فعلی ثروت و فرهنگ تضاد به وجود آورده باشد؛ پیش شرط این دو مقدمه افزایش زیاد قدرت تولیدی و تکامل زیاد آن است و از سوی دیگر، این تکامل نیروهای تولیدی (که در عین حال متضمن وجود تجربی واقعی انسانها در هستی جهان - تاریخی آنها به جای هستی موضوعی‌شان است) یک مقدمه‌ی عملی کاملاً ضروری است، زیرا که اولاً بدون آن، فقر یا به عبارت دیگر نیاز فقط عمومی می‌شود، و با بودن نیاز مبارزه برای ضروریات دوباره آغاز می‌شود و همان روال تنفر انگیز قدیمی ابقا می‌شود، و ثانیاً با این تکامل همگانی نیروهای تولیدی یک مراوده‌ی همگانی بین انسان‌ها به وجود می‌آید که از یک سو به طور همزمان در تمام ملت‌ها باعث ایجاد پدیده‌ی توده‌ی "فاقد مالکیت" (رقابت همگانی) می‌شود که ملت‌ها را وابسته‌ی انقلابات دیگران میگرداند، و بالاخره افراد از لحاظ تجربی کلی و جهان - تاریخی را جایگزین افراد موضعی می‌سازد. در غیر این صورت،

1) کمونیسیم فقط می‌تواند به صورت پدیده‌ی موضعی وجود داشته باشد؛
 2) خود نیروهای مراوده تکامل نمایاند و به صورت قدرت‌های تحمل ناپذیر کلی در نمایاند؛ این نیروها به صورت "شرایط" بومی که خرافات گردا گرد آنها را گرفته است باقی می‌مانند؛
 3) با هر گسترش مراوده کمونیسیم موضعی از میان می‌رود. از نظر تجربی، کمونیسیم فقط به صورت عمل "همگانی" و همزمان قوم‌های مسلط امکان پذیر است که تکامل کلی نیروهای تولید و مراوده‌ی جهانی ملازم با آن شرط مقدماتی آنست. (ایده‌نولوژی آلمانی 45) (خط زیر جملات از من است.)

چنانکه ملاحظه می‌شود، مارکس راه انقلاب اروپا را در تحرک انقلابی طبقه‌ی کارگر انگلستان که بورژوازی حاکم آن، بالاترین، بی رحم‌ترین، ثروتمندترین، مسلح‌ترین کشور اروپاست، علیه بورژوازی انگلستان و سرنگونی این بورژوازی، می‌داند. بدون این که ذره‌ای از اهمیت انقلاب در هر کشور اروپائی بکاهد.

در عین حال انقلاب کمونیستی در سطح جهان را از راه عمل همگانی و همزمان قوم‌های مسلط، امکان پذیر می‌بینند.

مارکس و انگلس می‌دانستند که هر انقلابی در اروپا، در شرایطی که بورژوازی‌ها انگلستان، آماده به سلاح ایستاده، پس از مدتی مقاومت، شروع به ریزش می‌کند. در عین حال که این انقلابات کشوری به هر حال هر زمانی که پیش آیند، ضرورت تاریخ هستند و باید با تمام قوا به آن دامن زد، پروراند و سمت و سوی درست آن را حفظ کرد.

از آن تاریخ تا کنون تغییرات عظیمی در جهان روی داده است: بیش از یک قرن است که نظام بورژوازی قدم در مرحله‌ی امپریالیسم نهاده است. گلوبالیزاسیون، کل جهان و بشریت را با زنجیرهای محکمتری به هم وصل نموده است. امروز دیگر انقلاب، اروپائی نیست، بلکه جهانی است. جهانی که امپریالیسم آمریکا در رأس نظام سرمایه‌داری شمشیر از رو کشیده و ایستاده است.

به عقیده‌ی من، "کمون اولیه از سر، یعنی از کشورهای پر عظمت و پیشروترین مراکز اجتماعات بشری یعنی عیلام و مصر، در 4 هزار سال پیش از میلاد مسیح، شکاف برداشت و وارد دوران برده داری گردید. برده داری از مرکز پر قدرتش در رم، ثروتمندترین و قدرتمندترین کشور جهان، با قیام اسپارتاکوس، گام به گام وارد دوران فئودالیسم شد و بشریت ابتدا در انگلیس و فرانسه، قدرتمندترین و ثروتمندترین کشور فئودالی، وارد دوران سرمایه داری گردید.

تاریخ جوامع، به طور روشن و انکار ناپذیر نشان می‌دهد که دوران‌های مختلف، مثل برده داری، فئودالیسم و سرمایه داری، هرکدام از سر وارد دیگری گردیده است. هیچ گاه بشریت نتوانسته است از کمر ویا از دم وارد نظام پایداری شود و دوران نوینی را آغاز نماید. نظام سرمایه داری در روسیه از پهلوی و در چین از دم وارد این نظام گردیدند و ما سرنوشت محتوم آن‌ها را دیدیم.

لنین و مائوتسه دون به دفعات توضیح داده اند که "کی بر کی" هنوز روشن نیست. این تذکر بسیار عالی و هوشمندانه است ولی کافی نیست. زیرا "کی برکی" تا پایان دوران امپریالیسم روشن است. (بخشی از مقاله‌ی من با عنوان نکاتی در باره‌ی امپریالیسم (1998)

بر مبنای آن چه گفته شد، امپریالیسم از رأس فرو خواهد ریخت. اگر راه محاصره‌ی شهرها از طریق دهات در شرایط تاریخی ویژه‌ای برای چین، راه انقلاب بود، این راه در شرایط تاریخی

فعلی برای جهان صادق نیست. نمی توان از طریق کشورهای جهان سوم و حتی کشورهای اروپائی به مرکز و دژ امپریالیسم یورش برد و آن را برای انقلاب جهانی فتح کرد. انقلاب جهانی از فتح بزرگترین شهرها یعنی قدرتمندترین کشور امپریالیستی می گذرد. بر مبنای این قانونمندی، سوسیالیسم پایدار در جهان با شکاف نظام سرایه داری از رأس آغاز خواهد شد.

کنگره ی حزب، تحلیل و سمت و سوی وظائف بین المللی خود را تا این جا روشن نمیکند. ما کمونیست ها عادت کرده ایم و این عادت کم کم تبدیل به یک تخیل ماوراءالطبیعه ای شده است که با هر صحبتی در مورد اوضاع بین المللی، از انقلاب جهانی سخن به میان آوریم. ولی هیچ کس انقلاب جهانی را توضیح نمی دهد، قوانین آن را روشن نمیکند. سمت و سوی آن را نمیکاود.

به نظر من انقلاب جهانی، آن شرایط انقلابی و طوفانی ای است که در آن، راس جامعه ی سرمایه داری جهانی یعنی بزرگترین، هارترین، ثروتمندترین، مهاجمترین کشور جهان، در جریان یک انقلاب کارگری از هم می پاشد و نظام سوسیالیستی در آن برقرار می گردد. این یعنی شروع انقلاب جهانی. در نتیجه، همان طور که پیدایش زندگی بر روی زمین، نتیجه ی فعالیت کل جهان مادی است، سرنگونی بورژوازی در بزرگترین و تعیین کننده ترین کشور سرمایه داری، نتیجه ی کوشش کل طبقه پرولتاریای جهانی است. از این نقطه نظر و در همین لحظه، وظیفه ی بین المللی و نه ملی و منطقه ای هر حزب کمونیستی، منجمله حزب کمونیست ایران، روشن می شود: کمک به ایجاد یک انترناسیونال واقعی پرولتری، و از این طریق کمک (در هر زمینه ای: مادی و معنوی) به انقلاب راس، یعنی به پرولتاریای این بزرگترین کشور.

این دیدگاه نسبت به انقلاب جهانی و وظائف ناشی از آن باعث می گردد تا کمونیست ها نه تنها در حرف، بلکه در عمل پیوستگی و همبستگی خود، طبقه ی خود و فعالیت کمونیستی و انقلابی خود را به طور واقعی، جهانی ببینند و لمس کنند و معیارهای تنگ ملی در جنبش کمونیستی و کثافت های ناشی از آن با شفافیت و روشنی هر چه تمام تر خود را نشان دهند. من هم آگاهم که حزب فعالیت های بین المللی خود را گسترش می دهد ولی این کافی نیست. بین کسی که کتاب می خواند که کتابی خوانده باشد تا کسی که کتاب می خواند که کتابی بنویسد خیلی اختلاف است. اولی پراکنده مطالعه می کند ولی دومی با هدف و متمرکز و در نتیجه پربار. بین یک فعالیت بین المللی، برای این که فعالیت بین المللی ای هم کرده باشیم و در سطح بین المللی هم مطرح شده باشیم تا فعالیت بین المللی به عنوان یکی از زمینه های اجتناب ناپذیر فعالیت حزبی و در نتیجه فعالیت هدفمند با استراتژی و برنامه ی مشخص و روشن خیلی فرق وجود دارد. به نظر من هنوز حزب با سبک کار نوع اول به فعالیت بین المللی برخورد مینماید. و کنگره ی نهم در این زمینه هوشیار نیست. کنگره اساساً مسئله را از این دریچه نه مبیند و نه مطرح می نماید.

6- در مقدمه که مربوط است به کمونیسم به روایت ما، دو مرحله ی تاریخی که کاملاً از هم جدا هستند، بی جهت و با بی توجهی چشم گیری کاملاً داخل شده اند. این دو مرحله عبارتند از: سوسیالیسم و کمونیسم هستند.

در مقدمه پاراگراف اول چنین آمده است: "کمونیسم یک افق اجتماعی است. جامعه ای است که در آن هر کس به اندازه ی توان و استعدادش داوطلبانه کار می کند و به اندازه ی نیازش آزادانه از کلیه ی نعمات زندگی بهره مند می شود."

درست است. این نظام اجتماعی که عالی ترین فرمسیون جامعه ی بشری است، از دل نظام دیگری در می آید. که سرمایه داری نیست، بلکه سوسیالیسم است. شعار جامعه ی سوسیالیستی نیز همان شعار جامعه ی کمونیستی نیست. زیرا در این جامعه طبقات و مبارزه ی طبقاتی وجود دارد. با وجود این که سوسیالیسم، مرحله ی انتقالی تاریخی بشریت از امپریالیسم به کمونیسم میباشد، ولی، خود، یک نظام کامل تاریخی است. شعار این نظام عبارت است از: "هر کس به اندازه ی توانش و هر کس به اندازه ی کاراش."

در نتیجه بین این دو نظام تفاوت کیفی است. نظام کمونیستی وظیفه ی مبارزه ی طبقاتی، محو طبقات، برافکندن از خود بیگانگی و... را ندارد. این ها وظائف جامعه ی سوسیالیستی است، وظائف جامعه ایست که مبارزه ی طبقاتی را در جریان بسط و گسترش علم و رشد عظیم تولید تحت حاکمیت پرولتاریا، تا محو طبقات به پیش می برد. در این جامعه

(سوسیالیسم) شرایط گام به گام آماده می‌شود که باز هم گام به گام، از خود بیگانگی انسان محو گردد. در نتیجه در سوسیالیسم (در کل مراحل آن) آن چنان مبارزه‌ی طبقاتی شدیدی وجود دارد که همیشه خطر بازگشت جامعه به طرف سرمایه‌داری، ممکن می‌گردد. (به وقایع تاریخی توجه شود.) و این مبارزه‌ی طبقاتی با شدیدترین وجه در حزب و دولت پرولتری جریان خواهد داشت.

فقط در آخرین فاز سوسیالیسم بشریت این امکان را مییابد که با جهشی به طور قطع خود را به آزادی کامل از مبارزه‌ی طبقاتی برساند. در این نقطه تاریخی است که ما از کمونیسم حرف می‌زنیم.

حال بینیم ادامه‌ی مطالب گزارش چه گونه است. "کمونیسم کلیه اشکال استثمار، نابرابری‌ها و تبعیضات نظیر ستم‌گری بر زن و ستم‌گری ملی را از بنیاد برمی‌چیند و بشریت را برای همیشه از کابوس جنگ و نا امنی رها می‌سازد. تنگ نظری ملی و نژادی جای خود را به همبستگی انسان خواهد داد. دولت به عنوان نیروی مافوق مردم با بوروکراسی و ادتس و دستگاه‌های امنیتی و سیستم‌های غیر دمکراتیک پارلمانی زوال خواهد یافت..."

چنانکه خواننده ملاحظه می‌کند وظائف فوق که منتج از مبارزه‌ی طبقاتی بوده و جزء وظائف جامعه‌ی سوسیالیستی است، به جامعه‌ی کمونیستی داده شده است. در جامعه‌ی کمونیستی این تضادها ریشه کن شده‌اند و تضاد بشریت در کل، تضاد با طبیعت است و بر مبنای این تضاد، پیشرفت و عقب‌گرد، ترقی و اضمحلال، خوب و بد شکل می‌گیرند. اگر وظائف فوق وظیفه‌ی جامعه‌ی کمونیستی بود، آن وقت شعار "هر کس به اندازه‌ی توان‌اش و هر کس به اندازه‌ی نیازش" قابل تحقق نمی‌یود همان طور که در سوسیالیسم این شعار قابل تحقق نیست.

اگر روایت حزب این است که بعد از سرنگونی بورژوازی، کمونیسم (در مفهوم کلی) آغاز می‌شود، باید بلافاصله این موضع آورده شود که این جامعه دو مرحله‌ایست. مرحله‌ی اول سوسیالیسم و مرحله‌ی بعدی آن جامعه‌ی کمونیستی است و هر مرحله‌ای وظائف خود را دارد

وجود التقاط در مواضع حزب، به اراده‌ی تصویری دقیق به توده‌ها ضرر می‌رساند. داخل کردن

پروسه‌های تاریخی (به ویژه آن جا که باید افق ترسیم گردد) افق را تیره‌تر می‌سازد. این کاملاً صحیح است که بگوئیم بین سوسیالیسم و کمونیسم دیوار چین وجود ندارد. ولی این هم کاملاً صحیح است که بر مبنای شعار جامعه‌ی کمونیستی درک کنیم که در آن جا دیگر مبارزه و حرص و آز طبقاتی جانی ندارد.

در عین حال در گزارش آمده است که: "... انسان‌ها به یکسان... از امکانات مادی و معنوی... برخوردار خواهند شد."

نادرستی این موضع در این است که انسان‌ها اساساً نه مساوی پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارند و نه مساوی رشد می‌کنند. انسان‌ها در همه چیز با هم اختلاف دارند. در نتیجه هر انسانی دارای نیازی است که انسان دیگر نیست. مثلاً یک انسان مریض حال است و دیگری اساساً سالم و تنومند. اولی احتیاج به دارو دارد و غذای مختصر ولی دومی احتیاج به ورزش دارد و غذای زیاد. در نتیجه در جامعه‌ی کمونیستی مواهب زندگی بر مبنای نیاز که ضرورتاً غیر مساوی است، غیر مساوی تقسیم می‌شود و نه مساوی. این درک غیر واقعی و خرده بورژوازی را ما در شعار حزب کمونیست کارگری حتی برای دوران سوسیالیسم، می‌بینیم: "آزادی، برابری، حکومت کارگری." این شعار اساساً با شعار جامعه‌ی سوسیالیستی که "هر کس به اندازه‌ی توانیش و هر کس به اندازه‌ی کارش" در تضاد کامل است.

7- در گزارش آمده است که: "کمونیسم، جنبش و حرکت است. کمونیسم یک جنبش اجتماعی عینی است. مبارزه کارگران بر علیه نظام سرمایه‌داری، مبارزه برای پایان دادن به تبعیضات و ستمگری‌ها، مبارزه برای زدودن آثار آسیب‌های اجتماعی که نظام سرمایه‌داری بر پیکر جامعه بشری وارد کرده است، مبارزه بر علیه عقب ماندگی‌ها و خرافات توجیه‌گر این نظام، مبارزه برای نجات محیط زیست انسان از چنگال سود جوئی سرمایه‌داری... بدین معنی کمونیسم همین جنبش حی و حاضری است که علیه وجوه مختلف نظام سرمایه‌داری در اشکال مختلف و در جلوی چشمان ما جریان دارد."

آیا مبارزه‌ی هر کارگری برای بالا رفتن مزد که یک مبارزه‌ی عینی ضد سرمایه‌داری است،

حرکتی کمونیستی است؟ آیا مبارزه‌ی سندیکائی کارگران که خصلت عینی مثال پیش را دارد، یک حرکت کمونیستی است؟ آیا مبارزه به خاطر پایان دادن تبعیضات (جنسی و غیره) یک حرکت کمونیستی است؟ آیا مبارزه علیه آپارتاید یک مبارزه و حرکت کمونیستی است؟ آیا مبارزه علیه گلوبالیزاسیون سرمایه‌ی یک مبارزه‌ی کمونیستی است؟

در نقل قول فوق حتی این مسئله را هم قید نکرده است که اگر این جنبش‌ها تحت هدایت جنبش کمونیستی قرار گیرند، سمت و سوی جامعه کمونیستی را خواهند داشت. در این جنبش‌ها می‌تواند هم خرده بورژوازی، بورژوازی مثل شرکت جمهوری اسلامی در G8 و هم عناصر آگاه پرولتری شرکت داشته باشند و آن را هدایت کنند. چرا معیار مبارزه‌ی طبقاتی برای ارزیابی سمت و سوی این جنبش‌ها فراموش شده است؟ حتی اگر این جنبش‌ها تحت هدایت احزاب کمونیست هم باشند، جنبش‌های کمونیستی نیستند. جنبش ابزار است. وسیله است. کمونیسم ولی جامعه است و در عین حال، علم رهائی بشریت است.

کمونیسم جامعه‌ی بی طبقه‌ایست که از تکامل جامعه‌ی سوسیالیستی، در سطح جهانی به وجود خواهد آمد. کمونیسم، که ظهورش در نتیجه‌ی تحلیل جوامع بشری از نقطه نظر تاریخی - اجتماعی و به کار برد ماتریالیسم - دیالکتیک و ماتریالیسم - تاریخی توسط مارکس و انگلس ثابت شده است، جامعه‌ایست که در آن طبقات و مبارزه‌ی طبقاتی به تاریخ گذشته سپرده شده‌اند.

در نتیجه کمونیسم یک جامعه است. در عین حال علم رهائی پرولتاریا جهت رسیدن به آن جامعه نیز می‌باشد.

در نتیجه: در این جا ما با دو مسئله روبرو هستیم

1- کمونیسم = جامعه‌ی بی طبقه آینده.

2- کمونیسم = علم رهائی پرولتاریا یعنی علم رهائی قدم به قدم او جهت رسیدن به کمونیسم.

چنانکه ملاحظه می‌شود، کمونیسم جنبش نیست، کمونیسم در این رابطه، تجربه‌ی جهانی مبارزات زحمتکشان در طول تاریخ اجتماعی انسانی است. کمونیسم جمع بندی قوانین حرکات و امواج انقلابی و تئوری راهنمای عمل پرولتاریای جهانی است. اگر خیلی کلی بخواهیم بگوئیم: کمونیسم، همان قوانین ماتریالیسم تاریخی است. قوانین، قوانین هستند و جنبش‌ها جنبش‌ها. ماتریالیسم تاریخی، خودش جنبش نیست، بلکه یک سیستم تفکر و متدلوژی است که می‌تواند با آن جنبش‌ها را در سمت ترقی و پیشرفت یعنی به سوی کمونیسم هدایت کرد. کمونیسم اساساً جنبش ایجاد نمیکند، بلکه جنبش‌هایی را که در نتیجه‌ی تضادهای عینی و واقعی جامعه به وجود آمده‌اند سازمان می‌دهد و هدایت می‌کند. وقتی ما ادعا می‌کنیم که کمونیسم همین جنبش‌های اجتماعی موجود هستند، هم این جنبش‌ها را غلط توضیح داده‌ایم و هم کمونیسم را.

انگلس می‌گوید: کمونیست عبارت است از علم شرایط رهائی پرولتاریا. او نمی‌گوید که کمونیسم عبارت است از جنبش‌هایی که به رهائی پرولتاریا میانجامد. و یا احتمالاً می‌تواند بیانجامد.

کمونیسم از مغز می‌آید، یعنی تئوری است. این تئوری جمع بندی عام‌ترین قوانین سه پراتیک عظیم تاریخ انسانی است. یعنی: مبارزه‌ی تولیدی، مبارزه‌ی طبقاتی و آزمون‌های علمی. این تئوری در صورتی انقلابی است که در پراتیک به کار برده شود. یعنی این تئوری برای تلفیق است. در صورتی که جنبش‌های اجتماعی از بطن مناسبات تولیدی نشئت می‌گیرند. وظیفه تئوری کمونیستی این است که این جنبش‌ها را به سطح آن مغز و در جهت آن تجربه‌ی عظیم جمع بندی شده برساند. و این فقط و فقط از طریق حزب کمونیست در هر کشوری ممکن است.

در این جا یک سؤال و یک جواب می‌تواند راه گشای درک مسئله گردد.

مناسبات درونی یک حزب کمونیست، خصلت چه جامعه‌ای را منعکس می‌کند.

به طور روشن باید گفت: مناسبات درونی یک حزب کمونیست، خصلت یک جامعه‌ی سوسیالیستی را منعکس می‌کند و نه خصلت یک جامعه‌ی کمونیستی را. زیرا در این حزب مبارزه‌ی طبقاتی با شدیدترین وجهی در جریان است. هنوز کی بر کی در حزب حل نیست. یعنی در این گونه احزاب مبارزه‌ی طبقاتی تا محو طبقات، به سرانجام نمی‌رسد. در این احزاب به گونه‌ی جامعه‌ی سوسیالیستی که پرولتاریا در حاکمیت است، مارکسیسم در حاکمیت است. مناسبات درونی هر حزب کمونیستی در این دوران به هیچ وجه نمی‌تواند خصلت یک

جامعه‌ی بی طبقه‌ی کمونیستی را منعکس کند. ولی چون این احزاب به سمت کمونیسم در حرکت هستند و به علم شرایط رهائی پرولتاریا مسلط می‌باشند، احزاب کمونیسم نامیده میشوند. اندیشه‌ی هر انسان کمونیستی نیز مثل درون یک حزب کمونیست، در بهترین حالت، دنیای سوسیالیسم را منعکس می‌کند.

حال ما چه گونه می‌توانیم هر جنبشی که گوشه‌ای از نظام سرمایه‌داری را نشان رفته است را جنبش کمونیستی ارزیابی کنیم؟ اگر چنین باشد، ما می‌توانیم جنبش بورژوازی قرن 19 را به علت این که بالاخره تاریخ را گامی به سوی کمونیسم نزدیک کرده است، کمونیستی ارزیابی کنیم.

چنانکه ملاحظه می‌شود، در این بخش از نقل قول یک التقاط و کوتاه آمدن طبقاتی وجود دارد. یعنی افق کمونیسم را تا سطح یک جنبش مطالباتی کارگری و غیر کارگری پائین آورده است.

به نظر من اگر حزب کمونیست ایران، با تمرکز، پروسه‌ی پیدایش، ساختمان و ریزش جوامع سوسیالیستی را جمع بندی کند، قوانین حرکت آن را مشخص‌تر بدست آورد، علل ریزش این جوامع را دریابد و برای توده‌ها بیان نماید و شرح دهد، اگر شرایط واقعی و امکانات واقعی جهت برپائی مجدد سوسیالیسم را بشناسیم و به میان توده‌ها ببریم، آنوقت دیگر لازم نیست که برای بسیج توده‌ها، کمونیسم را تا سطح هر جنبشی پائین بیاوریم. ما هر چقدر زورهای ژرف اندیشانه بزنیم قادر نخواهیم بود در جامعه‌ی سرمایه‌داری غیر از قوانین عام جامعه‌ی کمونیستی، چیز دیگری بگوئیم.

در گزارش آمده است که:

8- "کمونیسم یک جهان بینی است. کمونیسم یک نگرش و روش علمی شناخت جهان هستی است."

رفقای عزیز! کمونیسم هیچ چیز نیست جز "علم شرایط رهائی پرولتاریا." و هیچ چیز دیگری نیست غیر از یک نظام اجتماعی.

"نگرش و روش علمی شناخت جهان هستی" را ماتریالیسم - دیالکتیک می‌گویند. نه کمونیسم. زیرا نگرش ما به جهان ماتریالیستی است و متدلوژی ما یعنی ابزار ما در بررسی جهان هستی، یعنی بررسی چگونگی حرکت تضادها به صورت جهان هستی، دیالکتیک است

کمونیسم از بررسی تاریخ جوامع بشری با ابزار ماتریالیسم - تاریخی منتج می‌شود. در صورتی که شناخت جهان هستی با ابزار ماتریالیسم - دیالکتیک انجام می‌پذیرد.

9- در گزارش چنین آمده است:

"اما جمهوری اسلامی نه فقط از طریق یک انقلاب کارگری بلکه از راه‌های دیگری هم ممکن است سرنگون شود. از وقوع کودتای نظامی گرفته تا لشکر کشی خارجی (آن گونه که رژیم رضا شاه سقوط کرد، آن گونه که رژیم صدام سقوط کرد) تا فروپاشی اقتصادی از درون و دست به دست شدن دولت به دست جناح‌های مختلف بورژوازی، هیچ کدام از این حالات را نمیتوان به طور کلی مردود دانست. حتی ممکن است در پروسه سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی به دلایل متعدد، گرایش‌ات و احزاب و نیروهای غیر کارگری جانشین آن گردد. در هیچ کدام از این رویدادها طبقه کارگر در استراتژی حزب کمونیست ایران نظاره‌گر بی طرف و بی عمل نخواهد بود. بلکه درست به میزان توان سازمانیافته و آگاهی خود خواهد کوشید که از درون این رویدادها نیرومندتر بیرون بیاید، تجربه کسب کند و کار خود را در شرایط جدید در مسیر تاریخی خود ادامه دهد و هر جا این امکان را یافت که از طریق دستیابی به بخشی از اهرم‌های قدرت سیاسی موقعیت خود را در پیشبرد همین پروسه تقویت کند، به طور کلی از مشارکت در آن خودداری نخواهد کرد و به طور مشخص هم در آن مقطع در مورد چند و چون آن در شرایط جدید تصمیم خواهد گرفت." (خطوط زیر کلمات از من است)

بخش اول پاراگراف بیان یک واقعیتی است که ما در گذشته و حال شاهد آن بوده‌ایم. در جریان یک حرکت و جنبش انقلابی، به علت وجود امپریالیسم جهانی، این امکان همیشه موجود است که مسیر انقلابی منحرف شود، بدیل ضد انقلابی به مردم تحمیل شده و یا مردم به علت عدم آگاهی لازم و پراکندگی و بی تشکیلی، بدیل دیگری غیر از بدیل حزب را انتخاب کنند. این امکان همیشه موجود است. در نقل قول فوق به روشنی گفته شده است

که حزب باید در متن جریان‌ها، فعال باشد و تا آن جا که می‌تواند به آگاهی توده‌ها بپردازد، آن‌ها را متشکل سازد و روی بدیل خویش پافشاری نماید. در چنین شرایطی باید از تمام امکانات منجمله پارلمان برای افشار تازه به قدرت رسیده‌ها و درآوردن توده‌ها از توهم، بالاترین استفاده را کرد. ولی این امکان فقط برای مدت محدودی است. زیرا پس از جاگیر شدن بورژوازی در اپوزیسیون در قدرت سیاسی، سرکوب طبقه کارگر و کمونیست‌ها را با شدیدترین وجهی دنبال خواهد کرد.

در همین بخش از گزارش مسائل دیگری مطرح میشوند که جای تعمق دارند. و آن این که اگر سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی توسط کودتا و یا یک عامل خارجی مثل تهاجم آمریکا (در متن گزارش از مثال صدام استفاده شده است) صورت پذیرفت، چه باید کرد؟ برمینای کلیه تجارب تاریخی می‌بایست خارج از کودتا و در مقابل اشغالگر، به بسیج توده‌ها برای سرنگونی آن‌ها کار انقلابی را ادامه داد. هیچ تجربه‌ی تاریخی در جهان وجود ندارد که احزاب "کمونیستی" با مهاجمین امپریالیستی و یا کودتاگران حکومتی همکاری کرده باشند و آن "حزب کمونیست" مضمهل نشده، خط مشی انقلابی را از دست نداده و ضعیف‌تر از گذشته از آن ائتلاف خارج نشده و یا مورد سرکوب تا حد نابودی قرار نگرفته باشد. ولی در گزارش آمده است که در صورت تهاجم و یا کودتا جهت سرنگونی، حزب "به طور کلی از مشارکت در آن خودداری نخواهد کرد" البته اگر "موقعیت خود را در پیشبرد همین پروسه تقویت کند،"

یعنی حزب کمونیست ایران این امکان را باز میگذارد که در شرایطی ممکن است با همکاری با مهاجم خارجی و یا کودتاگران دولتی، بعد از سرنگونی رژیم و شرکت حزب در دولت، به اهداف پرولتاریا نزدیک شویم و بعضی از آن‌ها را تحقق ببخشیم. این موضع از نظر عملی هیچ فرقی با موضع حزب زحمتکشان کردستان، ندارد. این موضع در مثبت ترین حالات، کوری نسبت به ماهیت و توان دشمن است و از نظر سیاسی به علت سازش طبقاتی به نفع بورژوازی حاکم داخلی و امپریالیستی، ارتجاعی است.

به نظر من، در صورت تهاجم یک نیروی خارجی به کشور، برای "سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی"، حزب کمونیست ایران باید روی دو پا حرکت کند: از یک جانب افشای هم زمان مهاجمین و مواضع ضد انقلابی، ارتجاعی و پاسیو سران جمهوری اسلامی و از جانب دیگر بسیج توده‌ها علیه هر دو نیرو. زیرا مبارزه‌ی ضد امپریالیستی جدا از مبارزه به خاطر آزادی و دمکراسی نیست. و مبارزه به خاطر آزادی و دمکراسی در گروه مبارزه علیه امپریالیسم جهانی است.

هرگونه تصویری که گویا میتوان در شرایطی با شرکت در یک کودتا یا همکاری در ایجاد دولت با یک نیروی مهاجم، امکان آگاهی توده‌ها و تشکل آن‌ها را گسترش داد، اولاً به خام خیالی و در نتیجه انفعال در مقابل بورژوازی میانجامد و دوماً اندیشه‌ی سازش طبقاتی را در بین مردم دامن میزند. این خط تنها چیزی که ندارد، رادیکالیسم انقلابی است و تنها چیز که دارد، سازش طبقاتی است. در واقع این خط همان خط منصور حکمت است که حزب را به جای طبقه نشاناند و مسئله‌ی مرکزی برایش رسیدن حزب به قدرت شد.

10- مبارزه‌ی طبقاتی در حزب:

حزب کمونیست ایران یک پدیده‌ی تاریخ - اجتماعی است. این حزب دارای تاریخی است که با تاریخ تکامل مبارزه‌ی طبقاتی و افت و خیزهای آن در تطابق کامل است. این حزب فرزند جامعه ایران است. این حزب یکی از پدیده‌های روبنائی جامعه‌ی بورژوازی ایران است. همان طور که طبقه‌ی کارگر یکی از جوانب نیروهای مولده‌ی جامعه‌ی بورژوازی ایران است. در نتیجه حزب کمونیست ایران مثل هر سازمان کمونیستی دیگری، مختصات کلی این جامعه را با خود حمل می‌کند و اساساً از این مختصات تشکیل شده است.

مهمترین مختصات که چون خط قرمزی در سرتاسر جامعه بورژوازی ایران کشیده شده، مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا با بورژوازی است. این خط قرمز به روشنی محمل اساسی ایجاد حزب کمونیست ایران بوده است. اگر نگاهی هر چند گذرا به تاریخ این حزب بیافکنیم، حیات حزب را به صورت تحقق مراحل خاصی از این مبارزه می‌بینیم. در نتیجه حزب کمونیست ایران چیزی نیست جز تشکیلاتی که در آن پرولتاریا و بورژوازی در تقابل با هم درگیرند. ولی ایده‌ئولوژی پرولتری در حال حاضر دست بالا دارد.

بورژوازی چه ملی و چه سراسری، چه در جامعه و چه در حزب یک لحظه هوشیاری خود را علیه پرولتاریا و مشی سیاسی او از دست نمی‌دهد. یک لحظه از دسیسه و مبارزه و

خوابکاری علیه ایده‌نولوژی و سیاست پرولتری، غافل نمی‌شود. آیا رفقای کمیته‌ی مرکزی حزب و نمایندگان کنگره‌ی نهم حزب علیه ایده‌نولوژی و سیاست و سبک کار بورژوازی داخل حزب نیز چنین هوشیاری‌ای را دارا بودند؟ آیا می‌توانند نشان دهند که در چه مرحله‌ی از این کنگره که مهمترین نشست حزبی است، زمینه‌ی مبارزه طبقاتی داخل حزبی، تظاهر مشخص آن، سیاست‌های مشخص در مورد پیشبرد این مبارزه و ضرورت تشکیل توده‌ی حزبی برای دامن زدن خلاق به این مبارزه را مطرح کرده و مورد بحث قرار داده‌اند؟

من در چندین بار مطالعه‌ی این گزارش حتی یک بار هم به وجود چنین چیزی (مهمترین مبارزه‌ی طبقاتی - ایده نولوژیک حزبی)، برخورددم. انگار که در این حزب هیچ مبارزه‌ی طبقاتی نیست. همه پرولتاریای از قرنطینه در آمده‌ای هستند که اصلاً با هیچ ایده‌نولوژی بورژوائی در زندگیشان برخوردند. حزب یک دست یک دست است.

بعد از کنگره من با رفیقی که یکی از نمایندگان کنگره بود تلفنی صحبت کردم. از او سؤال نمودم که آیا مسئله‌ی "فقط کومله و یا حزب و کومله" در کنگره مطرح شد؟ او گفت: از آنجائی که طرفداران "فقط کومله" در کنگره شرکت نکرده بودند، ضرورت طرح آن نیز وجود نداشت.

قضیه کاملاً روشن شد. رفقا در کنگره‌ی نهم حزب چشمان خود را به روی مبارزه‌ی حاد طبقاتی، به روی مبارزه‌ای که زندگی و یا متلاشی شدن حزب را به دنبال دارد، بسته بودند. هر رفیق حزبی میدانند که رفقای رفیق مینه‌ی حسامی، در صدد متلاشی کردن حزب هستند. یعنی ضرورت حیاتی حزب را زیر سؤال می‌کشند و خود سرانه تمام نرم‌های حزبی را زیر پا می‌گذارند، جلسات ضد حزبی برپا می‌کنند و برای اعمال خود نیز مرزی نمی‌شناسند. این بزرگترین خطری است که از جانب بورژوازی ملت کرد، حزب را تهدید می‌کند. تا زمان برگزاری کنگره، هیچ نشانی در این باره که این گروه، نسبت به ایده‌نولوژی، رفتار و مناسبات خود با حزب، از خود انتقاد کرده باشند، وجود نداشت و هنوز هم ندارد. این گروه مصمم هستند حزب را متلاشی کنند.

در کنفرانس هفتم تشکیلات خارج از کشور حزب، رفیق علی‌زاده با یک تحلیل نادرست از این گروه و با خوشبینی عصبانی کننده‌ای، پیام می‌دهد که زیاد به این گروه پربها ندهید. در کنگره نهم هم هیچ نام و نشانی از اعتراض علیه فعالیت تخریبی این گروه نیست. آیا این اتفاقی است. یا یک ایده‌نولوژی و سبک کار غیر پرولتری در بین رفقا حاکم است؟ مثل روز روشن است که نوع برخورد به این رفقا، ماماشات با آنهاست. حفظ سیستم تشکیلاتی خارج از کشور حزب یعنی: هم "مرکزیت دمکراتیک" و هم فراکسیون (سیستم فراکسیونی تشکیلات یک سیستم تشکیلاتی خلص بورژوازی است)، شکل تظاهر تشکیلاتی این ماماشات اپورتونیستی و سازش طبقاتی است.

من در متن این ظاهرآ ندانم کاری‌ها یک تشابه ایده‌نولوژی ملی و نه پرولتری، در پروسه‌ی حزب سازی می‌بینم و نرمش‌های رفقای رهبری حزب با این گروه را از این دریچه ارزیابی می‌کنم. رفقای رهبری حزب کمونیست ایران می‌خواهند به هر ترتیبی دل آنها را به دست آورند، آنها را نرنجانند، آنها را نگه دارند. غافل از این که "حزب یا تصفیه‌ی خود استحکام می‌پذیرد."

گروه رفیق حسامی، بهترین تاکتیک را در حفظ خود از ضرباتی که متوجه‌شان بود، اتخاذ کردند. آنها شرکت در کنگره را تحریم نمودند. و یا در کنگره حضور نیافتند. این‌ها با چنین تاکتیکی، آن سازش و آشتی طبقاتی را که در بعضی رفقا وجود داشت و دارد را به حرکت درآوردند، رفقای حزبی عدم شرکت گروه حسامی را به فال نیک گرفتند و از طرح حیاتی ترین مسئله‌ی حزبی که اساساً هر کنگره‌ای در وحله‌ی اول باید بدان پردازد، خود داری نمودند. گروه حسامی با چنین تاکتیکی فرصت یافتند تا اسلحه‌های خود را برای شلیک بعدی تمیز کنند، ولی رفقای کنگره اسلحه‌ها را زمین گذاشته بودند.

رفقای عزیز! حزب را در درجه‌ی اول باید از نظر ایده‌نولوژیک - سیاسی ساخت. در نتیجه مهمترین مسئله‌ای که می‌بایست همه‌جانبه در کنگره بحث می‌شد، مسئله‌ی گروه رفیق حسامی بود. کنگره می‌بایست با پافشاری روی سیاست تشکیلاتی و نرم‌های حزبی، سیاست خاصی را در مورد این رفقا (گروه حسامی) اتخاذ می‌کرد. کنگره می‌بایست با پافشاری روی نرم‌های عضویت و عضوگیری، شرایط را برای سبک کردن بدنه‌ی حزب از رفقائی که هیچ کاری نمی‌کنند، فراهم می‌کرد. کنگره‌ی نهم می‌بایست با انتقاد و طرد فراکسیون‌پروردگانه در تشکیلات حزبی و تقویت ساختار تشکیلاتی بر مبنای مرکزیت -

دمکراتیک، خود را چنان نوسازی می‌کرد که در آینده بتواند این مبارزه‌ی ایده نولوژیک را با تمام توان جلو ببرد. انجام وظائف حزب در کل، به پیش برد این مبارزه در کل بستگی تام دارد. هر گونه مماشاتی، ضربه‌ای جبران ناپذیر بر کمر حزب وارد خواهد کرد. من مطمئن هستم که حزب از این مبارزه‌ی سخت و بغرنج موفق بیرون خواهد آمد، اگر اصل را نه بر مماشات بلکه مبارزه یعنی بر اصل دوگانه شدن یگانه که قانون بنیادین تکامل عالم است، بگذارد. با صمیمانه‌ترین درودها و آرزوی موفقیت برایتان

01.11.2007